

عبارت از این است که شاعر یا نویسنده دو چیز را در نظر
ششم تشبیه عکس گرفته این را به آن و آن را به این تشبیه نماید مثال برای
نثر: صبح عیدی جون روی او مطرا و رونی چون صبح
عید فرح زاء در این جمله صبح عید و روی محبوب در نظر گفته شده آن باین
و این بآن تشبیه شده است .

مثال در نظم:

پشت زمین چو روی فلک گشته از سلاح روی فلک چو پشت زمین گشته از غبار
و نیز:

دل من چون دهن تنگ بتان دهن تنگ بتان چون دل من
در شعر اول پشت زمین و روی فلک و در شعر دوم دل گوینده و دهن

تنگ در نظر گرفته شده و معکوساً بیکدیگر تشبیه شده است .
هفتم تشبیه بالکنایه - کنایه در لغت بمعنی تعبیر از چیز معینی است بلفظ

غیر صریح و در اصطلاح بدیع و صنعت تشبیه عبارت از این است که ادات تشبیه
را بپندازند و مشبه به را بجای مشبه استعمال نمایند بعبارت دیگر بدون ادات

تشبیه از مشبه بمشبه به کنایه کنند و این قسم از تشبیه در سخن نیکوتر افتد .
مثلاً در نثر گویند: فلان برز مگه آمد بر شرزه شیری نشسته و گرزه

ماری در دست گرفته .
پیدا است که مراد در این جمله تشبیه اسب بشرزه شیر و تشبیه نیزه
بگرزه مار است و در ذکر آن ادات تشبیه ساقط شده و از مشبه (اسب و نیزه)

بمشبه به (شرزه شیر و گرزه مار) کنایه شده است .
مثال در نظم: آذر برزین بود هر که نشیند بر سمند .

یعنی مانند آذر برزین است .

بطوریکه ملاحظه میشود در تشبیه ممدوح با آذر برزین (آتشکده ششم فارس)

که مراد فروزندگی و روشنی چهره اوست ادات تشبیه ساقط شده است (۱)

(۱) این مصراع گذشته از صنعت تشبیه بالکنایه دارای صنعت ابهام نیز میباشد بدین توضیح

که معنی ظاهر آذر برزین آتش روی زین است و معنی حقیقی آن آتشکده ششم فارس که برزین نامی
از خلفای زردشت در فارس بنام بود و بنام او معروف شد (معنی اتهام در جای خود گفته خواهد شد)

مثال دیگر :

برقی گرفته در کفو ابری به پیش روی ماهی نهاده بر سر و چرخ بزی ران
 پیدا است که در این شعر شمشیر ببرق و سپر بابر و کلاه خود بماء و اسب
 بچرخ تشبیه شده و در هر چهار مورد ادات تشبیه ساقط گردیده است .

دوم استعاره

این کلمه در لغت بمعنی عاریت خواستن است و در اصطلاح بدیع عبارت
 از استعمال لفظی در غیر معنی حقیقی آن باشد . مثلاً در نثر . گونی سر تسلیم
 بحکم او نهادم یعنی او را تمکین و اطاعت کردم .

یا گویند دست ما بدامان شما نمیرسد یعنی اهمیت و جلال شما مانع
 از این است که بما بپردازید و امثال اینها بطوریکه ملاحظه میشود در مثالهای
 مذکور برای الفاظ مورد استعمال معانی غیر اصلی عاریه شده است .

مثال در نظم :

هر چند که هجران ثمر وصل بر آرد دهقان ازل کاش که این تخم نکشتی
 در این بیت برای هجران، معنی درخت عاریه شده و برای آن باغبان و

تخم و ثمر فرض گردیده است . *پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*

مثال دیگر :

تا سایه مبارکت افتاد بر سرم دولت غلام من شد و اقبال چاکرم
 پیدا است که تمام کلمات و اصطلاحات این شعر استعاره است

سوم ایهام

معنی ایهام در لغت بکمان انداختن است و در اصطلاح بدیع عبارت
 از آن است که گوینده یا نویسنده در سخن، لفظی آورد که دارای دو معنی
 باشد یکی قریب و دیگری بعید بطوریکه ذهن خواننده یا مستمع ابتدا متوجه
 معنی قریب شود و بعد منتقل گردد که مقصود معنی بعید است و یا منظور گوینده
 ایراد هر دو معنی است .

مثال در نثر : نویسنده‌ئی آبی جاری داشت و صاحب مزرعه‌ئی زمینی خشک در مجاورت آن پس نامه‌ئی بصاحب آب نوشت و تقاضا نمود که از آب خود زمین او را مشروب سازد نویسنده در جواب نوشت (بچشم آب میدهم) لطف این کلام معلوم است و شاهد مثال در معنی آن جمله کوتاه که دارای ایهام است بدین توضیح که معنی قریب آن آنکه اطاعت میکنم و زمین تو را آب میدهم و معنی دیگر آنکه با آب چشم خود زمین خشک تو را مشروب میسازم (این جمله در معنی ایهام فوق‌العاده شیوا است)

مثال از نظم :

ز گریه مردم چشم نشسته در خون است ببین که در طلبت حال مردمان چونست
 پیدا است که ایهام در مصرع دوم و کلمه مردمان است که ظاهراً مراد از آن خلایق است و در حقیقت مقصود شاعر مردمک های چشم میباشد .
 یغمای جمذقی که یکی از شعرای بسیار خوب متأخر است و در سرودن اشعار هجویه دستی دراز دارد در صنعت ایهام کمال قدرت و نهایت ظرافت را بکار برده است .
 از جمله در هجو شخصی که خری داشته قطعه‌ئی سروده که باین مطلع شروع میشود .
 ایصاحب خر برو که در چرخ چون بخت من اخترت بسوزد

جمله اول این شعر (ایصاحب خر) دارای ایهامی لطیف است بدین معنی که در نظر اول چنین استنباط میشود که بهخاطب میگوید ای کسیکه مالک خر هستی و چون دقت شود مستفاد گردد که او را رفیق بی شعور نامیده است چه يك معنی صاحب، رفیق و معاشر است و در پایان این قطعه میگوید :

تو مرد بدی نه‌ئی الهی قبر پدر خرت بسوزد

باز در نظر اول معلوم است که بخر مخاطب فحش میدهد ولی پس از دقت واضح میشود که پدر مخاطب را مورد بی لطفی قرار داده است .

چهارم متضاد

متضاد در معنی ضد یکدیگر باشد و در اصطلاح بدیع نیز بهمین معنی است و عبارت از استعمال کلمات ضد یکدیگر در کلام میباشد مانند نور و ظلمت و شب و روز و خشک و تر و گرم و سرد و امثال آنها .

مثال در نثر: رخسارش نوری است که در ظلمت گیسو نهفته و ناصیه اش روزی است که در شب پلداخته در این عبارت شاهد مثال بر سر نور و ظلمت و روز و شب است که ضد یکدیگرند.

مثال در نظم:
ای سرد و گرم چرخ کشیده شیرین و تلخ دهر چشیده
(مسعود سعد)

آوردن عناصر اربعه (آب و آتش و باد و خاک) در یک بیت نیز از نوع صنعت متضاد است (۱)

رشید و طواط گوید:
از آبدار خنجر آتش نهیب تو چون باد گشته دشمن ملک تو خاکسار

ادیب بیضائی کاشانی عناصر اربعه را در یک مصراع آورده:
روزی که پی افکندند این کاخ منقش را (بر باد ندادی خاک آب رخ آتش را)
و بعضی از ارباب بدیع صنعت متضاد را مطابق طباق نیز نامیده اند:
پنجم - مراعات النظیر یا تناسب

این صنعت عبارت از ذکر الفاظ متماثل و یا آوردن چیزهایی است در نظم و نثر که از یک جنس بوده و متناسب با یکدیگر باشند و باین سبب آنرا مراعات نظیر (رعایت همجنس) یا تناسب نامیده اند مانند ماه و خورشید، چشم و ابرو گل و لاله سرو و صنوبر و امثال آنها.

مثال:
مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو یادم از گشته خویش آمد و هنگام درو
(حافظ)

در این بیت بر رعایت نظیر و تناسب مطالب بعد از جمله مزرع سبز داس و گشته و درو آورده که با یکدیگر تناسب و سنخیت کامل دارند.
مثال دیگر:

اینکه کیتی بطلم لقب افکند مرا اثر شعبده نر کس جادوی تو بود
(ادیب بیضائی)
(تناسب طلسم و شعبده و جادو با یکدیگر در این بیت کاملاً معلوم است.)

ششم براعت استهلال

براعت بمعنی تفوق یا فتن و برتری حاصل کردن است و استهلال در لغت اول آواز کودک هنگام ولادت است بنا بر این براعت استهلال لغتاً بمعنی تفوق ابتدائی است و در اصطلاح کلام مناسب بودن مقدمه کتاب با موضوع آنست مثلاً کتابی در هیئت و نجوم مینویسید در دیباچه آن از ثابت و سیار و شمس و اقمار و دوائر نصف النهار و معدل النهار و غیر ذلک گفتگو میکنید و یا کتابی در نحو تالیف مینمائید در مقدمه بذکر رفع و نصب و مبتداء و خبر و غیره میپردازید که اگر شخص صاحب فضلی آن دیباچه و مقدمه را بخواند بدون آنکه قبلاً متذکر باشد موضوع کتاب چیست خود متوجه میشود که آن کتاب در علم هیئت و یا در نحو نوشته شده است بهر حال این صنعت را ارباب بدیع براعت استهلال خوانده اند و مراد از آن مناسب بودن دیباچه کتاب با موضوع آنست و شمول معنی لغوی براعت استهلال (تفوق ابتدائی) نیز بر این اصطلاح از این جهت است که دیباچه آنچه چنانی سبب حسن و مزیت ابتدائی کتاب میگردد و این صنعت اختصاص بدیباچه کتاب هم ندارد بلکه در اغلب از نوشتجات دیگر نیز بکار میرود مثلاً ملاحظه نموده اید در مقدمه قبالة عقد و نکاح مینویسند

الحمد لله الذی اهل النکاح و حرم الزنا، و السفاح الی آخر .

و یا در بالای و قفنامه هارمینکارند هو الواقف علی الضمائر .

و یا در عنوان وصیت نامه هارقم میکنند هو الحی الذی لایموت .

و این عناوین همان براعت استهلال است که هر خواننده فاضلی از ملاحظه عنوان یا جمله اول هر نوشته‌ای بمضمون و موضوع آن متوجه میگردد اینک برای مثال قسمتی از دیباچه کتاب خیرات حسان را که در شرح حال نساء شاعره و زندهای صاحب فضل و کمال نوشته شده در اینجا نقل میکنیم :

دیباچه

خامه صنع که اوراق جهان آراید خلد را نیز بخیرات حسان آراید

زهی نگارنده قادر و بر آورنده ماهر که در مشیمة امهات

صورت بنات را جمال معنی داده و در نهاد بسیاری از ربات الجمال

و دیعه کامل از معرفت و کمال نهاد. از دو دمان رسالت بتول عذراء آورد
و در خاندان نظم و عرفان ایجاد رابعه و خنساء کرد افاضتش پرده نشینان رادر
فنون فضائل و معارف اشیاخ مشایخ نمود و ابواب حکمت و ادب بر روی مخدرات
عقایل گشود مستوره عصمت از او طلب کرد معصومه نامی گشت و جاریه بزم
آرائی و دلربائی خواست محبوبه گرامی شد. بترنم و ترانه مغنیه ای طبعهای
خامد را مشتمل ساخت و بشعله عشق غانیه ای قلبهای جامد را گرم و نرم نموده
بگذاخت.

ملکه ای بر تخت ملوک نامدار نشانید و مردان روزگار را محکوم حکم او
گردانید تا بدانند که امر، آن اوست و فرمان فرمان او قدرتش بی پایان است و
عطیتش بزنان و مردان یکسان.

نگشته محروم کسی از این در که جای حرمان نباشد اینجا
زر حمت او نصیبه دارند چه شیخ کامل چه شوخ حسنا

هفتم - حسن طلب

این صنعت چنانکه از عنوانش پیداست خواستن چیزی از کسی است بنحوی
خوش آیند و مطبوع. یعنی عبارت طلب و اداء مطلب طوری باشد که قبح
سئوال را بپوشاند و نیز مخاطب را به انجام خواهش در خواست کننده تشویق
و ترغیب نماید. بدیهی است خواستن چیزی از اشخاص ولو هر قدر هم جلیل
القدر باشند برای مردمان منیع الطبع کاری بس دشوار است ولی از آنجا که
ممکن است گاهی اقتضا ایجاب این معنی نماید از باب سخن و جهی اتخاذ و طرزی
ابداع نموده اند که در عین حصول منظور، تحمل خفتی نیز نشده باشد و وجه
مزبور عبارت از مطالبه منظور است با عبارتی لطیف و زیبا و یا زمینه دلپسند و
شیوا و این قاعده را در علم بدیع حسن طلب نامیده اند

مثلا حافظ گوید

رسید مرده که آمد بهار و سبزه دمید و وظیفه گر برسد مصرفش گل است و نبید